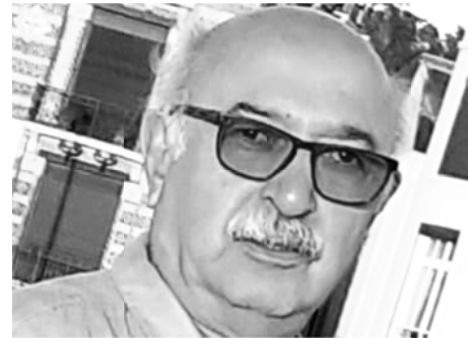


# ۲۱ آذر، تاریخ دروغ که با خون نوشته شد

شهاب برهان

در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، چه چیزی نجات پیدا کرد؟ آذربایجان از "چنگال اهریمن"؟ نه، آنچه با سقوط پیشه وری و فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان نجات پیدا کرد، آذربایجان نبود، نجات شوونیسم ایرانی بود از پذیرش چند ملیتی بودن سرزمین موسوم به ایران و به رسمیت شناختن هویت ملت های ساکن ایران. نجات دیکتاتوری مرکز و سلطه گری فارس از دموکراسی خواهی و عدالت طلبی پیرامونی شدگان به عنف، و از خود مختاری و خود مدیریتی سرزمینی؛ نجات سروری و سلطه فارس بر غیر فارس؛ نجات مرکز از کابوس بیداری و حق طلبی پیرامونی شدگان



از سال ۱۳۲۵ تا انقلاب ۱۳۵۷، حکومت شاه هر سال ۲۱ آذر را با عنوان "روز نجات آذربایجان" جشن می گرفت. ادعای نجات آذربایجان مبتنی بر سه دروغ بزرگ بود: یکی این که شوروی آذربایجان جنوبی را از ایران جدا می کرد؛ دوم این که فرقه دموکرات آذربایجان و رهبر اش پیشه وری، قصد استقلال آذربایجان از ایران را داشته اند و سوم - که جشن به مناسبت آن برگزار می شد- این دروغ که گویا ارتش شاهنشاهی آذربایجان را از چنگ ارتش سرخ شوروی بیرون کشیده و "به آغوش میهن برگردانده است". این سه دروغ شاخدار، حکایتی است که من از کودکی شنیده ام و متأسفانه هنوز هم بسیار و بسیاری به آن باور دارند و خیلی ها هم نمی دانند چه بر سر آذربایجان آوردند.

\*\*\*

پیروزی متفقین بر نیروهای محور (فاشیسم) و پایان جنگ دوم جهانی، آغاز بلافاصله ی جنگ سرد امپریالیست های غرب علیه شوروی و همزمان، چانه زنی ها و توافقات سه جانبه انگلستان، آمریکا و شوروی در کنفرانس های یالتا و پتسدام، برسر تقسیم غنایم و تثبیت جغرافیای تحت سلطه و نفوذ هر یک از فاتحان بود. شاه که آن همه علیه وابستگی حزب توده و فرقه دموکرات به شوروی جنجال می کرد، پدرش و خودش با کودتای امپریالیستی بر این سرزمین تحمیل شده بودند و با اراده آن ها هم از سلطنت خلع شدند. از همان پایان جنگ دوم و پس از خروج ارتش انگلستان از ایران، آمریکا و انگلستان ایران را به لحاظ سیاسی در زیر نفوذ خود نگهداشته و سلطه خود را بر همه ارکان حکومتی استوار و در واقع یک حاکمیت در سایه در ایران ایجاد کردند که شاه و دولت های او در نقش مباشرین آن ها عمل می کردند. از آن پس تا انقلاب ۵۷ تقریباً هیچ تصمیم مهم استراتژیک داخلی و بین المللی بدون کسب موافقت شاه از سفارتخانه های آن ها و هیچ عزل و نصب سطح بالای مسئولان و مقامات کشوری و لشکری بدون دخالت آن ها و کسب موافقت از مستشاران آمریکائی و انگلیسی صورت نمی گرفت. به این ترتیب، آمریکا و انگلستان از طریق حکومت سایه و مستشاری نظامی در ایران، عملاً به همسایگی سیاسی- نظامی - جاسوسی شوروی در آمدند و این طبعاً چیزی نبود که شوروی نسبت به آن بی اعتنا بماند، پس بر آن شد تا نوار حائل در مرزهای جنوبی خود در ایران ایجاد کند. از این رو حمایت از جنبش های ملت های ناراضی و سرکوب شده و محروم شمال ایران در درجه اول آذربایجانی ها را در پیش گرفت. در رابطه با دروغ اول لازم به ذکر است که برخلاف نقشه شوروی برای شرق اروپا، الحاق مناطقی از ایران به خاک شوروی در دستور نبود چرا که اولاً در این صورت غربی ها کاسه کوزه توافقات پتسدام به ویژه یالتا را به هم می ریختند و این به کلی مغایر با مصالح شوروی بود؛ و ثانیاً از آن گذشته، شوروی در شرائط آن روز، نه به خاک ( و نکته اصلی این است) بلکه به جای پائی سیاسی در ایران نیاز داشت. تنها حمایت از مناطق خودمختار و طرفدار شوروی در چهارچوب ایران می توانست هدف استالین برای ایجاد حائل مرزی و نیز جای پا و منطقه نفوذ در ایران را تأمین کند. ملحق شدن فرضی آذربایجان جنوبی به جمهوری آذربایجان شوروی، نمی توانست چنین نیازی را برآورد. این نکته در فهم دروغ بودن قصد شوروی برای الحاق آذربایجان جنوبی به شوروی حائز اهمیت مرکزی است. جنبش های آذربایجان و کردستان هم به نوبه خود از حضور ارتش سرخ، همچون فرجه و حائل در برابر تهاجم ارتش در کمین نشسته ی ایران، برای سازماندهی مردم و ایجاد ساختار اداری و پیاده کردن برنامه های مردمی خود استفاده می کردند. بنیاد فراموش کرد که در آن دوره تاریخی، شوروی، " میهن زحمتکشان"، قطب و قیله آمال محرومین و سرکوب شدگان سراسر دنیا در قلب زحمتکشان و کارگران و روشنفکران و فیلسوفان و هنرمندان مرفقی حتا در اروپا و آمریکا هم بود. علاوه بر جاذبه دستاوردهای درخشان انقلاب اکتبر، حماسه استالینگراد و پیروزی شوروی بر فاشیسم هیتلری به رهبری استالین، شوروی را به نیروی رهائیبخش در چشمان زحمتکشان و مردمان مرفقی تبدیل کرده بود. جنبش آزادیخواه و عدالت طلب آذربایجان نیز در چنان فضائی امید یاری از همسایه " رهائی بخش" اش داشت، گرچه این امید به یأس تبدیل شد و این خود دلیل دیگری بر دروغ بودن چشمداشت شوروی به خاک آذربایجان است. در نهایت هم دیدیم که شوروی نه فقط آذربایجان را جدا نکرد بلکه حکومت ملی را بی هیچ اصولیت سیاسی و اخلاقی و انسانی به بازی گرفت و زیر فشار گذاشت تا پیش از خروج ارتش سرخ، از

خودمختاری هم عقب نشسته و تن به سازش با قوام السلطنه و شاه بدهد. هنگامی که ارتش سرخ شمال ایران را ترک می کرد، حکومت ملی و رهبران فرقه به شوروی پیام دادند حالا که تهایشان می گذارد، دست کم امکانات ایستادگی در برابر یورش مرتجعین و ارتش مرکز را در اختیارشان بگذارد ولی استالین اعتنائی به این درخواست های مرگ و زندگی نکرد، پشت شان را خالی کرد و در وضعیتی که قلع و قمع فجیع آن ها با ورود ارتش ایران و یورش مرتجعین و عشایر قابل پیش بینی بود، مردم آذربایجان را در زیر ساطور قصابان تهران بی دفاع گذاشت .

دروغ دوم، جدائی طلبی فرقه دموکرات است. طبق اسناد موجود، مطالبه فرقه دموکرات آذربایجان و پیشه وری، صراحتاً خودمختاری آذربایجان در چهارچوب تمامیت ارضی ایران بود. حتا بندهای متعدد بیانیه معروف دوازده ماده ای فرقه گواه اند که چنین بوده است از جمله تحصیل به زبان تورکی تا کلاس سوم و از آن به بعد به دو زبان تورکی و فارسی؛ داشتن سهم نمایندگانی متناسب با جمعیت آذربایجان در پارلمان تهران؛ درخواست اختصاص بیش از نیمی از درآمد آرسالی به مرکز، به مصرف نیازمندی های خود آذربایجان؛ و ... جوهر واقعیت در این پرسش و پاسخ کوتاه میان استالین و قوام بیان شده است:

استالین: «مسئله آذربایجان از امور داخلی ایران است. در حالی که آذربایجانی ها خواهان استقلال نیستند و تنها خودمختاری می خواهند، پس چرا ایران برای این موضوع ناراحت می شود؟»

قوام: « اگر به آذربایجان خودمختاری اعطا شود، ولایات دیگر نیز تقاضای خودمختاری خواهند کرد...»

\*\*\*

دروغ سوم دروغ بزرگتری است که گویا ارتش شاهنشاهی آذربایجان را به آغوش میهن برگردانده است. همه تاریخ های ثبت شده حاکی است که تا ارتش سرخ از شمال عقب ننشسته بود، ارتش ایران جرأت ورود به مناطق تحت اشغال ارتش سرخ را نداشت و مدت های مدید در فاصله هائی دور در کمین نشسته و منتظر بود. پس از خروج ارتش سرخ بود که ارتش ایران به میانه و قزوین و تبریز حمله کرد. نه شوروی و جیبی از خاک آذربایجان را با خود برده بود، و نه ارتش ایران هرگز به هیچ رود روئی و نبردی با ارتش سرخ جرات کرد و دست یازید تا فرضاً خاک جدا نشده را به آغوش میهن برگرداند. ارتش ایران در خارج از آذربایجان نفس حبس کرده بود تا پس از خروج ارتش سرخ به مردم آذربایجان هجوم آورد و انتقام بگیرد.

\*\*\*

با خروج ارتش سرخ، عناصر سازمان یافته به دست مالکان بزرگ، تاجران عمده، روحانیون مخالف تقسیم زمین و مخالف با حق رای زنان، پان ایرانیست های شاهپرست، و مخالفان اصلاحات و زیان دیدگان از رفم های انقلابی-دموکراتیک که از همان اوان حکومت ملی در کمین و در حال دسیسه چینی و تبنانی با مرتجعین تهران و کنسولگری های خارجی و سران عشایر بودند، و نیز دسته های سازمان یافته و اعزامی از سوی دولت مرکزی و فرماندهان نظامی و محافل فاشیست در تهران، و همه دشمنان شوروی، همراه با بسیج و استخدام عشایر مسلح مرتجع، پیش از ورود ارتش ایران که از مدتها قبل آذربایجان را در انتظار خروج ارتش سرخ در محاصره گرفته بود، به کشت و کشتار و غارت هولناک دست زدند و زمین را برای ورود "ظفرنمون" ارتش شاهنشاهی، با خون مردم شستند و برای ارتش که با توجیه قوام السلطنه، آن روباه مکار، گویا "جهت برقراری نظم در برگزاری انتخابات مجلس شورای ملی" به شهرهای آذربایجان هجوم می آورد، کار زیادی باقی نگذاشتند به جز از دم شمشیر گذراندن هر گذرنده ای و بر پائی دادگاه های صحرائی نظامی به دادستانی سرهنگ زنگنه، جلال قسی القلی که کودکان شیرخواره دموکرات ها را در تنور انداختن اش، از یادها نرفته است. ارتشبد فردوست در خاطرات اش نوشته است که به هنگام ورود او، فقط در تبریز بین دو تا سه هزار نفر را آویخته بر دار دیده است. ارتش به ادامه قتل و غارت به دست اوباش سازمان یافته میدان داد و سرکوب منظم را نیز خود برعهده گرفت و با شقاوت تمام به اجرا گذاشت. چون زندان ها برای انبوه دستگیرشوندگان جا نداشتند و امکان زندان ساختن هم نبود، دستگیرشدگان را اعم از روستائی متقاضی زمین، از معلم زبان تورکی، از کارگر عضو سندیکا، از پرستار بیمارستان، از کتابدار کتابخانه و بازیگر تئاتر، از دانش آموز و پیر جوان بدون محاکمه و فوت وقت، دسته دسته تیرباران کردند. اوباش آدمکش و مزدوران مرتجعین را برای گرفتن جشن پیروزی، به نام « مردم میهن پرست و شاهدوست آذربایجان» به خیابان ها ریختند... کتاب های تورکی را در میادین ریختند و مثل نازی ها سوزاندند، روی خون و در برابر اجساد مردم آذربایجان رژه رفتند، عربده کشیدند و شادی کردند، عکس گرفتند و اینگونه... تاریخ نوشتند! کل قربانیان قتل عام در تبریز تا بیست و در کل آذربایجان تا پنجاه هزار نفر تخمین زده شده است.

\*\*\*

واقعیت تاریخی، اراده مردم آذربایجان به حاکم شدن بر سرنوشت خویش و اداره امور به دست خود بود، چیزی که در بیانیه ۱۲ شهریور فرقه دموکرات آذربایجان اعلام شد و کارنامه عملی درخشان حکومت کوتاه یکساله فرقه مستند تاریخی آن است. آنچه پان ایرانیست های پان فارس "غانله" اش نامیده اند، عبارت بود از: احیای هویت ملی؛ حق خودمیرتی در سرزمین آذربایجان؛ حق انتخاب مسئولان و مدیران ایالتی و ولایتی (طبق قانون مشروطه) از میان اهالی؛ داشتن مجلس نمایندگان منتخب مردم آذربایجان؛ حق رای به زنان (که برای نخستین بار در خاورمیانه در حکومت ملی آذربایجان عملی شد)؛ شرکت دادن زنان در فعالیت های اجتماعی؛ داشتن سهم نمایندگانی متناسب با جمعیت آذربایجان در پارلمان تهران؛ آموزش به زبان تورکی تا کلاس سوم و از آن پس به هر دو زبان تورکی و فارسی؛ مکاتبات و مکالمات در ادارات و مدارس و دادگاه های آذربایجان به زبان قابل فهم و تکلم برای مردم، یعنی تورکی؛ انتشار روزنامه ها و مطبوعات و کتاب ها و برنامه های رادیویی به زبان مردم یعنی تورکی؛ مبارزه با بیسوادی؛ ایجاد دانشگاه های پزشکی، کشاورزی، دانشسرای تربیت معلم؛ ایجاد کتابخانه و قرائتخانه عمومی؛ درخواست اختصاص

بیش از نیمی از در آمد ارسالی به مرکز، به مصرف نیازمندی های خود آذربایجان؛ مدیریت دولت دموکرات بر روابط مالک و رعیت به نحوی که دهقان زندگی شایسته ای داشته و مالک نیز به ادامه کار اش امیدوار باشد؛ تقسیم املاک مالکانی که یا فرار می کنند یا درآمدهای حاصل از دسترنج دهقانان را در تهران صرف خوشگذرانی می کنند و حاضر نیستند به آذربایجان برگردند میان دهقانان؛ حمایت از سندیکای کارگری و حقوق کارگران؛ پائین آوردن قیمت ارزاق؛ احداث سیستم های آبرسانی به شهر تبریز که اهالی اش آب متعفن و گرم آلود آب انبارهای گندیده را می نوشیدند؛ احداث بیمارستان و اقدامات در راستای بهبود وضعیت بهداشتی و سلامتی مردم؛ احداث جاده ها و خیابان های جدید؛ آغاز آسفالت کردن خیابان ها؛ تاسیس رادیو تبریز؛ افتتاح نخستین سالن تئاتر؛ ایجاد موزه و باغ و فضای سبز در شهر تبریز...

باید یاد آوری کرد که حکومت ملی فرقه دموکرات در این میان، نه تنها حتی یک مشت از خاک آذربایجان را به شوروی واگذا نکرده بلکه بسیاری از این اصلاحات انقلابی و اقدامات را با تسهیلات و کمک های دریافتی از شوروی انجام داد چون حکومت مرکزی شاهنشاه هرگز حاضر به اجرای چنین برنامه هایی در آذربایجان نشده بود. اگر زمینه چنین نیازهای حیاتی وجود نمی داشت، اگر سرکوب های سیاسی و فرهنگی و زبانی و تبعیض های اقتصادی وجود نمی داشت، اگر هویت و زبان آذربایجانی انکار و تحقیر نمی شد، زمینه ای برای نفوذ شوروی وجود نمی داشت.

با این حال، در ایران و بخصوص در آذربایجان، موضوع نه اساسا ناشی و ملهم از نقش و تأثیر روانی شوروی یا حتی مداخلات مستقیم آن، بلکه تراکم همه مسائل اقتصادی، اجتماعی، سیاسی، فرهنگی در حد اشباع و احتراق در آذربایجان ( و نه فقط در آذربایجان) بود. شوروی در چنین زمین مستعدی می توانست بذری بکارد. و این بذر، مستقل از اهداف و منافع شوروی، به خودی خود نیز در انطباق با نیازهای حیاتی و دموکراتیک سرکوب شده مردم آذربایجان به دست استبداد رضاشاهی و محمد رضاشاهی و ناسیونالیسم ایرانی پان فارس بود. آذربایجانی تحت رژیم پان ایرانیست مبتنی بر پان فارسیسم، در سرزمین آبا و اجدادی خود غریبه بود و هنوز هم هست. حتی حق نداشت و ندارد زبان خودش را بیاموزد به همان زبان آموزش ببیند.

\*\*\*

باری، در ۲۱ آذر ۱۳۲۵، چه چیزی نجات پیدا کرد؟ آذربایجان از "چنگال اهریمن"؟ نه، آنچه با سقوط پیشه وری و فرقه دموکرات و حکومت ملی آذربایجان نجات پیدا کرد، آذربایجان نبود، نجات شووینیسم ایرانی بود از پذیرش چند ملیتی بودن سرزمین موسوم به ایران و به رسمیت شناختن هویت ملت های ساکن ایران. نجات دیکتاتوری مرکز و سلطه گری فارس از دموکراسی خواهی و عدالت طلبی پیرامونی شدگان به عنف، و از خود مختاری و خود مدیریتی سرزمینی؛ نجات سروری و سلطه فارس بر غیر فارس؛ نجات مرکز از کابوس بیداری و حق طلبی پیرامونی شدگان.

برای پان ایرانیست ها هر حرفی از حق خود گردانی و خود مدیریتی اتنیک و سرزمینی، " غائله" است، " تجزیه طلبی" است چون اقتدار مطلق و انحصاری مرکز فارس را تجزیه می کند و مستحق خونریزی است. برای آن ها کشور ایران یک ملت دارد، و آن ملت جعلی رضا شاه ساخته است. ایران یک صاحب دارد و آن فارس است. ملت ایران تنها یک زبان دارد و آن زبان فردوسی است. ایران فقط یک مختار دارد و آن فارس و پان فارس مرکز نشین است. هرکس به جز این بیاندهد " متجاسر" و " وطن فروش" و " تجزیه طلب" است و خودش حلال!

\*\*\*

پهلوی ها در گور تاریخ خفته اند هر چند که شاهزاده ی مدعی و ارثت حکومت پان ایرانیست و شووینیسم فارس پهلوی ها در رویای جشن گرفتن " روز نجات آذربایجان" در ایران است! نیازی به شاهزاده نیست، نظام فاشیسم شیعه همچنان بر داریست پان ایرانیست و پان فارسیسم پهلوی ها تکیه داده و حکم می راند. اما آذربایجان در طلب حقوق سیاسی و اجتماعی سرکوب شده ملی و دموکراتیک اش زنده است و نفس می کشد. پیشه وری را هنوز در زندان های آذربایجان و تهران به بند می کشند و در وجود محبوسان آذربایجانی به قتل می رسانند.